

no. 030499

حصه دوم

B.T منتخب الباب

21 تصنیف

محمد هاشم خان المخاطب به خانی خان نظام الملکی

در

احوال سلاطین تیموریه که در هندوستان

سلطنت کردند



با اهتمام

اشیاتک مومنتی بنکاله

بتصحیح

مولوی کبیر الدین احمد صاحب

در

مطبع مظهر العجايب

مشهور بمطبع اردو کالبد طبع ده

کلیکتور ۱۸۷۳ ع

بسم الله الرحمن الرحيم

ذکر خلاصه دود مان سلاطین خلک مکن - وزیدک ثمر شجر
گلشن سلطنت امیر تیمور صاحب قران - زبندک انوار
اورنگ ابوالمظفر محی الدین محمد اورنگ زیب بهادر
هالمگیر پادشاه قازی که بواسطه یازدهم با امیر تیمور مهرسد
اگر بتذکار محمد پادشاه عبدالعزیز حق شناس دین پرور ابوالمظفر
محی الدین محمد اورنگ زیب بهادر عالم گیر پادشاه قازی پردازد
و خواهد که اوصاف و محاسن آن مجموعه کلمات صوری و معنوی
از علم باعمل و شجاعت باتدبیر و زهد و اتقا بزبان قلم دهد از سرشت
اختصار دور می افتد اما کلمه چند خالی از تصنیع عبارت باحاطه
تحریر می آرد - اول از ابتدای نشو و نماي ایام شایان اجتناب
از ارتکاب کبائر بمرتبه می نمودند که تا انقضای روزگار حیات
باجود مشغله جهانداری و سلطنت مملکت و بیخ هندوستان عهده
نشان چشم و دل و گوش و زبان را باند هوی حرام و هیچ کبیره
نیالود و سواي بعضی امور طبیعی سلطنت که در حق و ارثان مملکت
در مقدمات مملکت داری و مملکت گیری اهم است و کمتری از فرمان

در این کتاب

(۲۰)

مقدمه

در این کتاب سلسله از انبیا علیه السلام خود را توصیف نموده و در امرای احکام اسلام و
 حکومت و امور متدین و دنیوی و قیامت اوامر و مناهیه الهی
 چنان تفسیر بکار می برد که صیحت فیکفای دین بودی و گوش
 شنیدنی و سلیس و سبب اقلیم را مایلیده و آثار شجاعه او که در ایام
 شاه نادگی در تسخیر بلخ و بدخشان و مهم قندهار و دکن و جنگی
 که با قیل دیوزاد محبت جنگی بظهور آمده و هر صفت روزگار
 و یادگار مقدسه بکفایتش در آمده و محارباتی که در زمان شورش فارس
 اعلی حضرت که در یک سال چنان چهار پنج جنگ باچندین
 لشکر درهانی غیرت که هر یکی غیر بیست شجاعت و تهوری خاندان
 امیر افروز صاحب قرآن بودند نمودن و با وجود مکر مغلوب گردیدن
 الفوج الفرو را با از جا در نیامدن و استقامت و زاری و دل و تدبیر
 و بیختن و با جمعیت معدود خصم غالب آمده را از جا برداشتن
 و در میان قهر و معرکه رزم سر رشته بزم نرده از دست ندادن بجز
 قلیلهات و فضل ابرو متعال حاصل هر چه توان نموده • بیت •
 دل روشن آگه از کار ملک • میان نزد او جمله اسرار ملک
 یارن رحمت گیر و عدلش خبر • بهانی درخت آب گردد تبر
 کند سیل اگر خانه را خراب • شود زهره ابر از بیم آب
 بانی ذکر حسن اخلاق آن پادشاه داد گر عالم حق را بر محل موقوف
 داشت بهر بر اصل مطلب می پردازد •
 اگر چه خلاصه سوانح پنجاه سال عهد آن پادشاه جم جای بقدر کار
 نویسنده آب دریا بگونه پیچیدن است خصوصاً احوال چهل سال
 و آخر که در زمان از تظلم آن متعرج گشته برشته یکان تکشیده اند

بعد از آنکه قلمه ایچا پور و کمر و حوضت بستم آنچه غرضی بهمان راه
 در تیر و دستخانه دولتی و محاسن و ظهور آوردند و تخریر تفصیل آن بهرداختن
 از سزا رفتن بکسی در آن اوقات است - حاصل کلام دهم الان که سوز چال
 بهمان قلمه ارسال شد کار بر منصوران تنگ آورد و مفتوح گردیدن آن
 به امروز فرما رسید و عادل شاه بجان امان خواسته التماس مصالحه
 بهمان آورد اخیر مریض از نوشجات حضور بهوضوح پیوسته
 خلاصه کلام آنکه فردوس آشپزی را هفتم فی حجه سنة هزار
 و شصت و هفت هجری عارفه بدینی داد و امتداد مریض
 بهش ایل انجامید و این معنی باصف اختلال ملک و حال
 رعایا و برهم خوردن انتظام سلطنت گردید - و دارا شکوه که
 ولیمه مبتذل خرمه را می گرفت و درایام صحت نیز زمام
 اختیار ملک را بی بدست او بود و بتقلید ملحدان صوفی
 مشرب تصوف را بد نام ساخته کفر و اسلام را برادر توأم خوانده
 رساله درین باب بآب و تاب تالیف نموده با برهمنان و گالیان هم
 موافقت و موافقت میکرد - درین وقت فرصت را غنیمت دانسته
 اختیار امور سلطنت بکف اقتدار خود در آورده از وکلا مملکتی
 هدمی تهریز و تاج در بار گرفته راه توده قاصدان و مسافران بنگاه
 و احمد آباد و دکن را مسدود ساخت و چون در همه مراجع
 لشکر شور و غل و غارت افزای مذکوره بدلت بچوکی زنان انتشار
 یافت و تجاوز تمام در اطاعت امیران و زمینداران صفا و رعایان
 سالک و مفسد پیشانی واقعه جلوس را بیاورد و نشانه جویان
 هر گونه در ظاهر و باطن و در میان طایف از خود و بیگانه

بفرموده بر داشتند. چون خبر رسید شجاع مرده دار جنگاله رسید و
 مسجد مراد بخش در احمد آباد مرگی هنگامه اطلاع یافت
 هر دو به چشمی همدگر سکد و خطبه پنجم خود نهدند و بعد از
 پیش قدمی بغیر بر خود سکد زد گردانیدند و شجاع به لشکر عظیم
 عازم بهار و پشته گردید و صدای کوس مخالفت او بمخالفت بهانه
 طلب اطراف تا دارالخلافه رسید. و حضرت فرمودن آشپانی که با
 دارا شکوه از ابتدا محبت و الفت باقرط داشتند و اکثر در خدمت امور
 امپراطوری او می گزیدند درینوقت که از انحراف مزاج احوال
 خود نمائند زیاده از سابق در استغالی خاطر و قبل اتمام او
 متوجه شدند. و از آنکه دارا شکوه از جوهر ذاتی مسجد اورنگ زیب
 بهادر عالمگیر که من بعد بخلد مکن و آنچه بزبان قلم جاری گزید
 بگذارش خواهد آمد. نظر بر ترددات رستخانه و تهرات خدیوانه
 متوهم می بود پادشاه را باتواع دلائل فهمانده برین آورد که ابتداء
 امرای نامدار صاحب فرج که همراه بخلد مکن برای تسخیر
 پنجپور مامور بودند طلب حضور گردیدند. از انتشار این خبر موجب
 انصرام و اتمام تسخیر پنجپور بمقدار تعویق افتاد. و بخلد مکن ناچار
 با سکندر عادل شاه پنجپور دار و مدار نموده بقبول پیشکش کردن روید
 نقد و جنس بمقدار اقساط مصالحه بمیل آورد. از ماموران پنجپور
 برخاسته برخاسته بنیاد تشریف آوردند. باز بمشروع نموده که
 دارا شکوه باز ادعای تصرف زمین خزانه فرمودن آشپانی را از دارالخلافه
 شاه جهان آید. بمقتضای خلافت اکبر آید آورد. چهارم ربیع الثانی
 سنه هزار و شصت و هشت (۱۶۰۹) راجه بیست و یک با چند اسیر

دیگر و فوج سنگین به سرداری سایه‌بان شکوه در جوار مسجد شجاع تهران
 نمود - چون راجه بطریق هراول نزدیک بنیاد رسید مسجد شجاع هم
 با شجاعان لشکر خود مستعد بپیکار گشته کشتیها را بتصرف خود
 در آورده متوجه مقابله و کارزار راجه گردیده بمقابله یک و نیم گره
 فرود آمد - راجه روز دوم بعدم شهرت جنگ و اشتباه تبدیل مکان
 از آن مقام سوار شده قبل از طلوع نیر اعظم که هنوز مسجد شجاع در
 خواب غفلت و نشأ آلوده خمار دو شینه بود جلو ریز رسیده بمقتل
 و جدال پرداخت - و آن نا تجربه کار بطعبر خبردار گشته رفتی از
 خواب غفلت بیدار گردید که کار از دست رفته بود سراسیمه و از
 خود را با خدمه محل و همراهان خاص بنواره رسانده سوار کشتی
 شده راه فرار اختیار نمود و تمام اردو مع خزانه و نیکان و توپخانه و
 کارخانهجات بعد فارت و تاراج بتصرف راجه جیستکه آمد - و محمد
 شجاع از مددات فوج پادشاهی تا بنگاله بنده نگردید - و آن ولایت
 بتصرف منصوبان دارا شکوه در آمد - و جمعی از نوکران و همراهان
 نامی شجاع که دستگیر گشته بودند راجه با کبر آبد روانه نمود -
 دارا شکوه آنها را تشهیر داده بعضی را مقتول ساخت و جمعی را
 قطع ید فرمود - و نیز خبر رسید که در همان ایام که سلیمان شکوه مع
 راجه بر سر محمد شجاع مقرر گردیده بود مهاراجه جسونمت را با
 قاسم خان و توپخانه حضور و چند هزار سوار و توپخانه خود و چند
 امیر نامی دیگر بر سر راه احمد آباد و دکن روانه ساخته مقرر نبود
 که بعد تحقیق خیر اگر محمد مراد بخش از احمد آباد در حرکت
 بیفتد نماید قاسم خان یا چند امیر نامی و توپخانه باستقبال او

سنه ۱۰۹۸ (۷۴)
 بعد از آنکه شهر حرکت پادشاه داده از دکن بهاراجه حرکت
 جنگی وقت بختل آمد - و در صورتیکه محمد اوزنگ از دست حرکت
 از دکن سبقت نماید بهاراجه با قلم خان و همه بندگان پادشاهی
 سر راه او بگیرند و باتفاق بمقتله پردازند - و تمام صوبه مالوا را دارا شود
 در اقطاع خود مقرر نمود تا منصوبان او بامید خزانه آنها که در
 همه محلات آن صوبه را در تنخواه آنها مقرر ساخت بخاطر جمعی
 بدل و جان مید و معادن هم دیگر گشته گرد آردی سپاه و مصالح
 جنگ آنچه مطلوب گردد توانند نمود - نیز مجموع گردید که فیضی
 بیگ وکیل خلد مکن را مقید ساخته خانه او را ضبط نمودند - و معا
 از اخبار احمد آباد بوضوح پیوست که محمد مراد بخش سکه و
 خطبه بنام خود نموده خواجه شهباز خواجه سرار را با غوغ و مصالح
 قلعه گیری برای تسخیر قلعه بندر سورت و ضبط بندر مذکور روانه ساخت -
 و خواجه شهباز بعد رسیدن بندر سورت و محاصره نمودن قلعه
 و دواین نقب و پراندن برج و حصار و مفتوح گردیدن قلعه تبار
 را جمع ساخته پانزده لک روپیه بطریق دست گردان طلب نمودند -
 بعد قیل و قال بسیار حاجی محمد زاهد و پیر جی که از صدق
 تبار بندر مذکور بودند با هم اتفاق نموده مبلغ شش لک روپیه
 عوض ختمه تبار داده تمسک بمهر محمد مراد بخش و حامی
 خواجه شهباز فرشته گرفتند - و در همان روزها علی نقی نام که دیوان
 و مشیر محمد مراد بخش بود و با او یکی از خواجه سرایان ملرب
 تفاوت هیچشمی داشت و علی نقی با وجود کمال دیانت و سلوک
 در خلق ملک و اجرای سیاست چنان شدید بود که بانگ

تقصیری که از کسی مشاهده می نمود حکم به برآوردن زهره او می فرموده - قضا را تغییر می دادند ایام بقیعت دزدی متعین ساخته نزد علی نقی آوردند حکم زهره بر آوردن او بدون تحقیق فرموده که زهره او بر آورده - فقیر در آن حالت رو با آسمان نموده گفت که مرا ناسی می کشی امید دارم که تو هم بقیعت همین بلیه گرفتار گویی - با این همه کمال تدبیر و رسوخیت او در خدمت محمد مراد بخش همان خواجه سرا یا دیگری از طرف علی نقی نوشته جعلی به مهر و تقلید خط او بنام دارا شکوه بمضمون اراده فاسد درست نموده در موم گرفته بدست قاصد داده چنان تدبیر بکار برد که بدست چوکی داران که در چنان هنگامه برای جست و جوی خطوط و محافظت طرق مقرر می نمایند افتاد - و قبل از طلوع آفتاب نزد محمد مراد بخش آوردند بعد مطالعه آتش فضا سلطان شعله ور گردید و حکم طلب آن اجل رسیده بهر حالتی که نهفته باشد فرمود - وقتی سزاواران رسیدند که علی نقی کلاه بر سر نهفته کلام الله تلاوت می نمود - محصلان فرست تبدیل رخت ندادند - او نیز بسزاواران اجل بگما آنکه برای مصلحت امور ملکی طلب داشته اند چنان بتعجیل روانه گردید که در راه رخت دربار پوشیده خود را بهم عنایتی ایام موهوب رساند - محمد مراد بخش که بتقصیر و قهر آورد بر چوبی در دست گرفته برگری نهفته بود از علی نقی سوال نمود که شخصی که باراده نمک حرامی قصد فاحشه در بازار ولایت نموده خود نماید سزای او چیست علی نقی از آنکه از خیانت خود را پاک می دانست بی باکانه جواب

آنکه که سیاست و عقوبت تمام او را بحرا یابند رساند - بعد از این محمد مراد بخش آن خط را بدست علی نقی داد و بمطالعه در آورده نظر بر عقیدت و نصیحت خود گستاخانه در جواب گفت آفرین بر مدعی که این را ساخته و افسوس بر عقل و دانائی آن پادشاه که حق سبحانه تعالی سلطنت عطا نموده و این قدر تمیز ندارد که از دوست و ندویان خود و مخالفان مذاق دواست نری تواند فرمود - محمد مراد بخش که در دل او ذخیره غبار چا گرم بود از این سخن زیاده بر آشفته در چاهی که در دست داشت بدینکه علی نقی رسانده بخواجه مرای که حاضر بود اشاره بکشتی و اتمام کار او نمود - و همان کعبه در همان مکن بخریبای جان ستان کار او ساختند - و در همین آوان مهر جمله که از حضور قبل از عازمه بدنی لودوس آماجانی برای کومک خلد مکن روانه شده رسیده از راه اخلاص و عقیدت خاص مشیر و رفیق شفیق و همدم بود مصیبت دران دانست که آوا برای دفع بدنامی بدستور محبوسان بمقلعه دولت آباد گذاشته متوجه مقابله مخالفان دولت گردند - و در عالم تدبیر و رای مناسب بمحمد مراد بخش مکرر از روی کمال افراط محبت نامه التیام آمیز نوشتند مبنی بر مبارکباد و تهنیت پادشاهی و دران درج نمودند که مرا بهیچ وجه دلبستگی و آرزوی کار و بار دنیای عذار ناپایدار نیست و موای اراده طواف بوستان الله مراد دیگر منظر نظرنه و در مقابل زیاده موی و بی انهدامی برادر بی شکوه هر چه بخاطر آن زیاده اخوان رسیده بموقع و ایجا برده و سازا شایک و رفیق بی نفاق از معاین خود دانند اما انجیب

آنکه چنان بداند بزرگوار است که هر قدر معیشت او خوب شود و بزرگوار باشد و باطنش
 ایستاد و عصبانیت پذیر باشد و بیرونی خرد و بیرون آن مشیت باشد و ضرورت
 و فقر و غنای آن بی مصلحت پدید آید اگر مقدر باشد و دیدار
 حیرت انگیز و بی نقص میسر آید و دفع آشوب و فتنه گری
 عذر تقصیر آن برادر که در عالم اضطراب می اختیار کرده از پادشاه
 محقق آگاه حواسیه آید و الا بعد از فراغ نسق سلطنت و تادیب مخالفان
 دولت آن برادر از آن برگزیده اخوان رضای کعبه الله حاصل نموده عازم
 مقصود گردد. باید که تاخیر درین اراده جائز نداشته باشد و چون شایسته
 پیشتر آید از آن راه بقصد تادیب کفر بی ادب یعنی جسونده
 مرحله پیداکردند و ما را آن طرف آب خبر بداد رسیده داند. و چون دریا
 موج و توفانها چنان آشوب که همراه داریم مصالح فتح خود داند
 و کلام الله را گفیل عهد و پیمان هوا خواستند و بوجه من الوجوه
 و شوائب به خاطر راه ندهند. بدین مضمون عهد نامه ساختند و
 در شهر گردآوری لشکر و ترمیم توپخانه بمعی پادشاهان و توپ
 خانه برداشته بسازد و خطبه املا متوجه نگذرد پادشاه زاده بود
 معظم را برای حراست خیمه بنیاد گذاشته شد شاه زاده محمد
 اکبر را که در همان ایام آن فعل توپخانه کلین سلطنت از کتم عدم
 کتبه حذیفه آن در جلوه گر گشته بود باقی بقی خواجه منظور با دیگر
 پیرایان حرم در قلعه دولت آباد گذاشته شد و معظم همان حرفه نیز
 چنانچه با آنکه محمد امین خان پسر او در حضور بخشی و نائب
 وزارت او بود بقایای مصلحت و رفع بدنامی پادشاهی او بطریق
 حیرت انگیز در قلعه فرستادند و غیره جمیع الاولی علیه السلام محمد

سلطانی در اینک نماینده جهان و جمعی از امرا پیشتر همراه نموده بودند
 ساخته و میرشد قلی خان دیوانه دکن را که دستور العمل او در این
 ملکه تا اقلقاسی و وزیر کار از جمله کارنامه‌های وزیر پادگار خواهد ماند
 نظر بر جوهر شجاعت و جانشانی او که ضمیمه کارنامه‌های ملکی و
 مالی داشت دیوان خود نمودند - و آخر خدمت میرالشی نیز
 باز فرموده در رکاب همراه گرفتند - پیشتر از امرای کارزار دیده
 آزموده کار که بتفصیل تعداد آنها بر ملاحظه از سر رشته است
 افتادن است سعادت اندوز رفعت گشتند - و در آنهم شهر مذکور
 بخود عاتم دارالصرور گشته بیدست و پنجم ماه مزبور دلیل برهاتین
 گردیدند - گویند که در برهاتین زده اقطاب زمان حضرت شیخ برهان
 قدس سره که از بزرگان آن عهد بود خلد مکتبی بآزاد باطنی
 خواهرش دیوان آن پیوسته حق نموده پیغام اراده ملاقات پیدای آوردند
 مالدین نگردیدند بعد تعلق تام رضای شیخ حاصل نموده همراه
 شیخ نظام نام که از مقربان محرم و میانه‌جی ملاقات بود چو رسید
 و دیوان آن بزرگ تشریف بردند و القاس فائده نمودند شیخ در
 در جواب فرمودند که از فائده ما فقیران چه حاصل شما که پادشاه این
 فائده بقصد عدالت و رعیت پروری بخوانید ما هم بر رفعت شما دست
 بدما و فائده بر می داریم - شیخ نظام بعد شنیدن این کلام تهنیت
 انجام زبانی مبارکباد مرید سلطنت کشید و بعد از قرائت فائده چند
 کلمه نصائح بوزیران شیخ جاری گردید و تیرگرمی پادشاه نمودند
 و یکماه در برهاتین بجهت برانجام ضروری تحقیق اخبار حضور
 مقام نموده بیدست و پنجم سوبانی آخری بخدمت ظاهر مشرفی با

[illegible]

که این بنده بعضی خطه بود که یک و آب را بیجا می توانم بگویم و این
 می نمود تا رسیدن راجه ظفر آید و دست نروسی اجتناب میازاید
 چنانکه از رسیدن قوچ دریا موج هر دو برادر خبر واقعی
 نمی رسید مگر آنکه بعد عبور از گنبر اکبر پور راجه شیرواز کور قلعه دار
 ماند و آگاهی یافته مجمل بهار راجه نوشته اطلاع داده بود - و قاسم
 خان که از شهرت برآمدن مراد بخش از احمد آباد با استقبال
 شتافت چون محمد مراد بخش راه راست بتفارت هیجده کرده
 گذاشته خود را بخاک مکان رساند قاسم خان مایوس گشته مراجعت
 نمود - و مردم دارا شکوه که در قلعه و نواح دهان بودند از مشاهده
 لشکر عدو مثل هر دو برادر فرار نموده بهار راجه پیوستند - و راجه
 مع قاسم خان از آواره تزلزل آفرین مویب ظفر پیکر از مکان خود
 یک منزل استقبال نموده بتفارت یک و نیم کرده فرود آمد - خاک
 مکان کمپ نام برهن را که در شهر هندی و زبان آری شهرت داشت
 خود بهار راجه فرستاده پیغام دادند که ما را مطلب ازین حرکت قصد
 ملازمت و عیادت حضرت ولی نعمت و مرشد و قبله دو جهان
 است که عیادت محض دانسته متوجه حضور پرنور گردیده ایم و
 از ادای مخالفت و جنگ نداریم مناسب آنست که او هم سعادت
 همگامی حاصل نماید والا از سر راه کفار اختیار کرده باعث فتنه و
 خونریزی بندهای خدا نگشته برطن خود رود - راجه بطاعت حکم
 اعلی حضرت را دست - آویز عذر عدم تعیل پیغام ساخته جواب
 نامواب فرستاد - و روز دیگر هر دو طرفه در توقیفها مروج پرداختند
 ازین طرفه بعد از استیصال ترافعت خیمه سوار و آرایش فیهان یکوه پیکر

هراولي بنام شاه زاده محمد سلطان مقرر فرموده: نهایت بخان را
 باجمعی از امرای رزم آزمای مصاف دینکه همراه شاه زاده مع نیدن
 کوه شکوه تعیین نمودند - فوالفقار خان عرف محمد بیگ را با چندی
 از بهادران هراول شاه زاده قرار داده مرشد قلی خان را مع توپخانه
 پیداهنگ هراول ساختند - و محمد مراد بخش با فوج و سرداران
 خود طرف دروغار صف آرا گردید - و فوج شاه زاده محمد اعظم را
 با بعضی دلاوران کارزار دینده طرف جرفار مقرر نمودند - بهین
 دستور فوج یلتمش و چندایل و جامجا از امرای جان نثار و دایران
 تیر و شکر که با هم جمع شده و توپخانه اسم هراولک بردارد و سر رشته باختصار
 بپایان آمد و مله و میگردید و مرکز آرا گشتند و خود به بعضی قتل
 صورت بر تیران گزیند شکوه حرا شده با جمعی از بهادران را با
 قرار دینده با فوج نیردین و شکوه سکندر در قول جا گرفتند - و از آن طرف
 بهادران جمرنت نیز با راستی لشکر پرداخته داسم خان را هراول
 ساخته - دیگر امیران کار طلب مبارز پدیده را عقب توپخانه عظیم
 پادشاهی و دارا شکوه جا داد - و فوج میمنه و میسر و یلتمش
 آراسته نیدن محبت جنگی کوه صورت فرق آهن را پیداهنگ
 هزار و فوج و سردار علیحده ساخته خود با چند هزار راجپوت
 نهایت کیش رزم خود در قول استقامت صف آرا گردید - و بدست و
 درم و حسب روز جمعه سنه مذکور هر دو لشکر مستقامه و از بهر
 کارزار قدم گذاشتند و آن شاه گردون و قار ایل بدایرة توپخانه حکم
 نمودند که به پیغام باتیانی آتش فشان و گولهای توپ صف ربا که
 مقدمه شعله افروزی بزم رزم است میان آن صف شکن را گرم داروگو

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين

والصلاة والسلام على من لا نبي بعده

بسم الله الرحمن الرحيم
 الحمد لله رب العالمين
 والصلاة والسلام على من لا نبي بعده
 بعد از آنکه این پادشاهان کوشش کردند و داد و ستد کردند
 تا هر یک خرج بلقش بنام رسد و صدای دار و گداز از هر یک زمین
 بر چرخ بران پیچید - و پادشاه زاده محمد سلطان و نجابت خان
 با همراهمان بدفع آن کلمات کیشانی پرداخته چون گوا و قار از جا در
 نیامدند - و غلبه راجپوتان هر ساعت زیاده می شد تا آنکه شیخ
 میرخوانی و صف شکن خان و مرتضی خان نیز خود را رسانده
 بهمرگلا میخالفان زدند اما هر چند که تردد و جانفشانی بظهور آوردند
 گرد ادبار کفار را بشمشیر آبدار فرونشاندن نتوانستند - شاه تهمین
 چون آن جلالت و کوشش هر دو گروه مشاهده نمود نایل سوار
 خود را بلصد امداد مبارزان اسلام پیش بردند و به پشت گرمی
 هدایت و توجه رایت ظفر آیت آن خمر و عدو مال هر لحظه اثر
 غلبه بر مغلوبان میدان دین ظاهر شدن گرفت - و نسیم فتح و
 فیروزی دم بدم می وزید - و راجپوت بی شمار علف تیغ و هدیب
 گیر و سنان مبارزان گردید

• بیت •
 پس راجپوتان بر کار جنگ • گذشتند از جان بناموس و ننگ
 فغان آند در گشته در کار زار • که شد بسته راه گذر بر سوار
 از خون رخسار و بدن دلاوری صیحه روی زمین را سرخ روی تازه
 بر روی کار آمد و برای طپوز و وحوش آن قطعه زمین از گوشت
 کشتگان هر دو طرف ذخیره طعمه سالها آماده گردید معینا راجپوتیه
 دست از براق گرفته کوتاه نموده پلی ثبات از پای جهالت بر
 نمی داشتند - تا چون ضمن محمد مراد بخش از عاوتک بر رفتار با موج

پس از آنکه در آنجا رسید و در آنجا به واسطه عظمی و جبروتان و قهر و داد و جملی
 مثل دینی سنگ و بر سوجی و مالوجی و غیره که با هشتاد نه هزار
 سوار برای حراست سنگ پادشاه بودند بعد مقابله و مقاتله که ده
 سردانی از آنها بظهور آمد و مکرر خود را بقول محمد مراد بخش
 رساندند بهشتی از آنها رخت هستی خویش بپا نهادند
 مگر دینی سنگ که خود را از شجاعان مدبر آن قوم میگرفت نظر
 بر هفت پدای و پاس آبروی ناموس بدر صلح زد از اسب فرود
 پیاده شده مثل زنهاریان خود را بخدمت محمد مراد بخش
 رسانده فریاد امان را شفیع جرائم ساخته بجان و مال و عیال امان
 خواسته مامون گردید و دیگر تردیدی که از آن نتیجه دیدمان تیموری
 در رکاب ظفر انتساب برادر و اقتدر بظهور آمده بتوفیع تفصیل آن
 نمی پردازد - حاصل کلام از ضرب و مشیر و دهانه حملهای صفت زبانی
 پدای آن بهادر شیر شکار میکند سنگ هار و سجان سنگ سودیه و رتی
 سنگ راتپا و ارچن کور و دیپال داس جهانه (۳) و موهن سنگ هار
 از پا در آمدند و تزلزل تمام و تفرقه تام بحال آن جماعت بد انجام
 راه یافت - و از راجهوتان بد نهاد پشته پشته کشته هر طرف افتاد و
 صامت بصامت تاریکی غالب کفر بنور فتح اسلام مبدل میگردد تا آنکه

(۳) این همان شخص است که نامش در صفحه ۱۵ سطر ۱۲
 مذکور شده لیکن اینجا در همه نسخه دیپال داس نوشته اما در
 بعض نسخه جهانه و در بعض نسخه جهانه نوشته

عالمگیر پادشاه (۱۸) ساله ۱۹۹۸

خوبت و هراس عظیم در دل پیوسته و حکیم جاگرفتند و برخاستند
 دستور را چه می نامد از غار قرار از معرکه کارزار بر خود هموار نمود
 این بدنامی دانی را بر خویش پسندیده از طعن همپشمان
 ناپدید قبل از آنکه فرج همواره او عزیمت نماید بجای قشقه مدخل
 سرخ و سفید خط نیل سیاه بر پشتهای خود کشیده عثمان هزیمت
 و فرار از صف قتال تافته راه طرف وطن اختیار نمود - و قاسم خان و
 دیگر نوکران پادشاهی و فرج سرداران خانگی دانا شکوه فیروز ناپار
 هزیمت سرفرج فرار نموده هر یکی بطرفی شتافت - و از طرف
 صاحب اسرار و ازنگ صدای شادیانه فتح و غیردژی بلند آوازه
 گردید و مجموع توپخانه و غیلان مع خزانه و قطار مطار اشتران و استران
 پرا باز و تمام کارخانه پادشاهی و دانا شکوه بعد حادثه تاراج و تصرف
 بهادران بضبط سرکار خلد مکان در آمد • • بیست •

دلبران چو غارغ زهیجا شدند • بقاراج بنگاه اعدا شدند
 ز دشمن کمی بخت آگریار داشت • همی سرپدر برد و سامان گذاشت
 بدست اندر آمد بسی بادیا • ز خون جمله رادست و پادرجنا
 در عار گیرنامه مندرج است فرامینی که بعد این فتح از طرف عالمگیر
 پادشاه بنام حکام بیجاپور و حیدر آباد صادر شده دران بزیان قلم داده بودند
 که شش هزار کس مقتول از لشکر مغلوب یا جمعی از سردهاران باحاطه
 شمار در آمدند و ازین طرف سوای مرشد قلیخان دیگری بکار نیامد -
 و ذوالفقار خان با چندو امیر دیگر زخمهایی نمایان بر داشته از سرهم
 لطیف در انعام التیله پذیرفتند و هر دو برادر همیار کباب هم دیگر از طب
 التیله گنجند - و شاه زایایی و آنه مهد و امیر تبه امیرات تهنیت بجا

سنة ١٠٩٢ هـ (١٩٠٩) عالمگیر بادشاه

آوردند: پانزده هزار تشریف بطریق مرهم بها برای همراهان محمد مراد بخش مع چهار تیل پانز تفره و حنقه طلا و قدری جواهر و مرصع آلات و آلاتی ابدال در جلدوی توده نمایان محمد مراد بخش فرستادند
ای گفتند اند

همین تا براید به تدبیر کار • مدارای دشمن به از کارزار

محمد سلطان را امانه پنجهزایی مرخص نمودند و نجابت خان را بخطاب خان خاتان و عطای نک روید خورسند ساختند و ملتفت خان را مخاطب باعظم خان ساخته بمطای خدمت دیوانی از انتقال مرشد قلی خان و نقاره و دیگر عنایات سر بلندی دادند و ذو الفقار خان را بانعام نقد و جنس و عطای امانه نمایان و الواع مرهم لطف و احسان تسلی بخش گردیدند - بهمین دستور در مراتب منصب اکثر همراهان افزودند - و بهاءشاه زاده محمد سلطان و دیگر امرا که بمطای امانه و خطاب و نقد کامیاب میگردیدند می فرمودند که نزد محمد مراد بخش رفته تسلیمات بها آرند - بخواجه کلان خوانی که خالوی محرابزاد می شد امانه دیوانی اجین که بهدار الفتح موسوم ساختند و نیایه سوبه داری از طرف شاه زاده عطا فرموده حکم نمودند که آنچه از مصالح نقلی و جنسی مطلوب باشد بعرض رسالت از القیاس نموده که لواء اراده غلام این جنس که از رکاب سعادت جدا نگشته در جرگه قهرمان جان فثار باشد و در صورت اطاعت امر یکدام وقت القیاس و درخواسته مصالح و کرمه است تا جان و مال تار فثار کار مرشد و قبله مو جهات نمودن سعادت سوره خواهم دالمت به ازین القیاس خطاب کفایت

علاءالدین محمد بن علاءالدین (۶۴۰ هـ) سلف ۶۹۸ هـ

خان و عطای خلعت و آویز و نایل مختصر ساختند . و عالم سکه را که زمیندار مدد آن ضایع بود بخطاب راجعی و عطای خلعت و نایل و شمشیر و جعفر و کمر مرصع و جیغه و دگدگی و گوشواره در زمره حلقه بگوشان در آورده همراه کفایت خان تعینات فرمودند . و بیست و هفتم رجب از کنار دلمالفتح اجین کوچ فرموده به بیست و هشت کوچ در سرحد گوالیار مغرب خیام نمودند . نصرت خان ولد خان دوران را بخطاب پدر سر افزایی بخشیدند . چون از طرف دارا شکوه احتیاط معبره های آب بعمل نیامده بود به صف شکن خان داروغگی توپخانه عطا فرموده حکم نمودند که با ذوالفقار خان سپه سالار و توپخانه بطریق استعجال از گذر بهدریّه عبور نماید . غره رمضان المبارک لشکر ظفر قرین از آب چنبل عبور نمود و خود روز دهم آن از آب گذشتند .

چند کلمه از وقایع در بار اعلیٰ حضرت آنکه چون هوای گرم اکبر آباد بمزاج پادشاه موافقت نمی نمود و پاره صحیف پائنه بودند مترجمه دار الخلافت شدند دارا شکوه که در ابتدا ازین حرکت مانع بود و مصلحت ندیدان خبر هزیمت مهاراجه شنیده سراسیمه گشته چون هوش باختن بالبحاج و لجاجت پدر بزرگوار را رنجانده از مابین راه مستقر اخلافت برگردانید و خود در کمال اضطراب تهیه پیکار گرفته با همه امیران نامدار رکاب بادشاهی و قدیمی و جدیدی خود که از شخصت هزار سوار تجاوز می نمود مع جمعیت توپخانه جهان آشوب روانه گردید . از فیلان کردن هیکل مست جنگی که دشت و صحرای سبز را سیاه نموده بود .

چه تعداد نمایند: چون معظم خان راجه در دولت آباد محبوس ساخته در خدمت شاه زاده محمد اکبر گذاشته بودند دارا شکوه این معنی را برهنمونی معظم خان دانسته محمد امین خان پسر او را در حضور مقید ساخته بر خانه او چوکی نشاند: برآمد اعلی حضرت که در فکر اصلاح کار و دفع فتنه و فساد بودند او را بعد از چند روز خلاص نمودند - گویند فردوس آشیانی دارا شکوه را مکرر مانع برآمدن گردیده گفتند از رفتن تو زیاده داد ستیزه و خیره ساختن هر دو برادر خواهد گردید و خود قصد برآمدن باراده صلح و همانند هر دو گوهر درج سلطنت نموده حکم پیش خانة بیرون زن فرمودند دارا شکوه را پی نهد بهمزیانی و همدمی خان جهان صرف شایسته خان مانع آمدن و نیز روایت نمایند که قبل از خبر هزیمت راجه هنوز که افواج دکن و احمد آباد با هم ملحق نگردیده بودند اعلی حضرت خود قصد برآمدن نموده از خان جهان مصلحت پرسیدند و مکرر کنکاش آن درمیان آوردند خان جهان که خالوی خلد مکن می شد و اخلاص نه دلی بمحمد اوزنگ زب داشت نظر بر جوهر ذاتی و رشد و مشاهده اوج طالع او بتقاضای وقت مصلحت نداد و بعد رسیدن خبر هزیمت مهاراجه پادشاه ظن طرف داری خان جهان برده منضوب ساخته سرعصا بر سینة او رسانده در سه روز از مجرا منفرج نموده باز مهربانی فرموده بتجدید که پای کنکاش برآمدن خود بمیان آوردند همان مصلحت سابق داد و آخر کار قصد پادشاه با رجوع بیرون رفتن پیشانی ناکند نداد - و دارا شکوه

(۲۴)

مجلس ششم در میان جنابان خلیل الله خان و باغداد خان و ازام شکوه و غیره
بدینسان پادشاهی و اعلامیان خود بطریق هراتی بخصت نمودند
که به حضور نورزنده آقامست روزگد و گذرهای آب چنبل را بضبط
در آورند و خوف این شهر در انتظار سلیمان شکوه که از جنگ قساج
بر گشته عازم حضور بود چند روز که درین ضمن بعضی سرانجام سفر
نیزاباست نمود توقف وزید - چون سلیمان شکوه نرسید ناچار کوچ
بکوچ متوجه استقبال و قتال هر دو برادر گردیده چشم رمضان المبارک
نزدیک سرگردا بتفاوت نیم کرده هر دو لشکر کوا شکوه رسیده مقابل
هم فرود آمدند و فرستادن فوج برای بستن معبر اما لایده نه بخشیدند
و دارا شکوه در تهیه فوج بندی و ترتیب دادن توپخانه و آراستن
فیلان مست جنگی کوا پیکر پیرو الحقه روز دیگر سوار شده قدری راه
پیش آمده در میدان وسیع صف زده قریب دور کرده عرض زمین
را زیر بار فیلان کردند شکوه و لشکزیا که از احاطه شمار فرو گرفتار
داران روز که تابش آفتاب ماه خورداد که از گرمی و شدت حدت
هوای شش جهت آتش می بارد و کمی آب و تابش راه و
بکنر فولاد پوشان علاوه آن گردید چندین کوب پیکر بخاک هلاک افتادند .
و محمد اورنگ زیب بهادر نیز اگرچه آن روز سوار شدند اما صوفیه
در تیز جلویی و سختی در آغاز جنگ ندیده بتفاوت گوله رس
استاده انتظار شروع پیکار از طرف مخالف می کشیدند چون از آن
طرف حرکت حزای نموده محله ظهور نیامد بعد از ادای نماز
عصر و مغرب در همان مکان نزول فرموده حکم نمودند که مقام
شبها سهام بیوشاری و چهار داری شب باز را بصبح امید بسوز

آوردند. روز دیگر چون خبر رسید که آفتاب عاتق عالمگیر از مطالع
مشرق در بختان رنجان گردید و پادشاه انجمن پناه سراز در بخت اقی
بر آورد خلد مکن به تزیین اقواج پرداخته ذوالفقار خان و صف شکر
خان را به پیش برهن توپخانه مامور ساختند و قبیل کوه دیگر را
فرق آهن ساخته عشب توپخانه آراستگی دادند و پادشاه زاده محمد
سلطان را با خان خاتان و نجابت خان و سید بهادر و سید ظفر خان
باره و شجاعت خان و غیره امرای رزم آزما هراول نمودند و فوج
پادشاه زاده محمد اعظم را طرف برنغار مقرر کرده اسلام خان و اعظم
خان و خان زمان خان و مختار خان و جمعی دیگر مبارز پیشگان
کارزار دهنه را رفیق و معاون آن فوج ساختند. و محمد مراد بخش
باسرداران نامی خود در برنغار جا گرفت. و سرداری یلتمش به شهن
میر و سید مهر برادر او و شرزه خان با بعضی دلاوران جان نثار مقرر
فرمودند. و بهادر خان را با پنج سردار کار طلب هراول یلتمش قرار
دادند و بهمین دستور جججا امیران جنگ دیده مبارز پیشه که اگر
بتعداد تفصیل آن پردازد از سر رشته اختصار می ماند تعبیر نموده
جمعی از بهادران عقیدت کیش هر قوم خصوص سید دلاور خان
خاندیمی که بر تهوری و قدریت خاندان او اعتماد کلی داشتند و
دیگر سادات باره با خود همراکب ساخته شاه زاده محمد اعظم را
در حوضه فیل رفیع خویش نموده چون اختر تابنده در برج
حوضه فیل آسمان شگوهجا گرفته زینت افزای قول و صف آرای
فوج دریا موج گردیدند و به معنای توکل و همراکبی فتح و نصرت
بدینطور شجاعت پیشگان ساخته از بهادران لشکر مجسم الدیشه

در این ضمن پادشاه اقبال علی خان کوکله از توپخانه دشمن سوز عالیگیر
 در فیل پادشاه جنگ رستم خان بهادر قهرور جنگجو خورم و اقبال
 جنگ افکار و ازین صدمه فیل افغان نمایان زهره آن رستم زین آب
 گریزد و عذای جرأت از مقابل هر اول کشیده طرفه ترنغار که بهادر
 خان کوکله در آن فرج بود و آورده بکار زار رستمخانه پرداخت و بهادر
 خان باجمعی از دیگر بهادران کوششهای مردانه بجا آورد و هر ساعت
 به رستم خان کومک می رسید و غلبه زیاده می شد تا آنکه بهادر
 خان بعد تردد نمایان زخم سرخروئی برداشت و بسیاری از هردو
 طرف کشته و زخمی گردیدند نزدیک - بود که تزلزل تمام در استقامت
 فرج ملک مکان راه پاد درین حالت اسلام خان و سید دلورخان و
 دلورخان افغان بکومک بهادر خان رسیدند و در همان حال شیخ
 مهر و سید حسین و سیف خان و ممریزخان و عرب بیگ و محمد
 صادق باوج یلتمش بمدد سرداران فرج برنغار جلو ریز رسیده
 بمقابل رستم خان و دیگر دلوران همراه سپهر شکوه پرداختند و مدای
 دارگیر دران دشت پرور حشت پیچید

• بیت •

برآمد خروشیدن گیرو دار • درآمد بزفرار ازان روزگار

ز خون پلان خاک آغشته شد • توگفتی زمین ازغوان کشته شد

درین دارگیر بعد ترددات نمایان و چپقلشهای بی پایان که از سید
 دلورخان خاندیسی بظهور آمد و چند خنک زین را خالی و از
 خون دلوران رنگین ساخت از زخبهایی بیایی نقد حیات
 پرداخت و هادی داد خان نیز جوهر شجاعت و تهوری بکار برده
 شرط جانفشانی بقدیم رساند و سید حسین و سیف خان و ممریز

جلد دوم

(۱۹)

تاریخ ایران

سلطان و عیسی و محمد و جلال زعم سرورانی بر او افتاد و اکثر از
 رستم پادشاه و عیسی و محمد و پادشاهان دیگر از جا رختند
 و باران آسمان از مغرب گردون و غیر شکوه و رستم خان اطلاع یافت و خود را
 مع فوج بول که از بیست هزار مرد کم نبود بفرستاد و بول و رستم خان با هم
 بیجا آمدند و بول از ترس رستم خان فرار گشتند و رستم خان و بول
 پادشاه بفتح نصیب رسید. ازین طرف نیز بهایان بولان و گور
 بول و قشنگ و حدیثی صف رانی بدیدی چنان بمقابله پرداختند
 که دارا شکوه استقامت نتوانست و بول و عیسی و رستم خان
 بولان بخش منقطع ساخته جلو ریز خود را مع فوج بولان با هم
 آن غیر معرکه و غارت کردند و هر دو صف با هم در آمیختند و خلیل الله
 خان که پیش آمدن فوج خصم بود باتفاق سه چهار هزار از یک
 کماندار بر بول محمد مراد بخش ریختند - و از هر دو طرف نیز
 باریان گریخت و چنان آشوب در لشکر محمد مراد بخش بر پا گردید
 که بول قیامت آشکارا گشت و بولان اکثری از جا رختند و
 نزدیک بود که از صدمات تیر باران و صدمات گرز و دمان رخ نیل
 آب بهار بولان بگریختند محمد مراد بخش فرمود که از غیر
 بولان غنای اندازند و بولان را به حال راجه رام سگ که میان راجه و بولان
 بباران شهرت تمام داشت همراه سرداران پیش قیمت بر سر بسته
 و بولان را بفرانی با همه همراهان بدوی بولان پوشیده جلوریز
 کرد و بولان بولان محمد مراد بخش رساند و بولان با کلاه و
 کلاهخانه گرفتند و بولان را از شکوه بولان پادشاهان و سرداران و
 بولان از طرف محمد مراد بخش انداختند و بولان بولان تمام

[illegible]

عالمگیر پادشاه - (۲۸) - سنه ۱۰۹۸

و جوهر شناسی خواستند که آن خام طمع بی باکت هلاک تیغ
 بهادران کرده و غرض بودند که تا مقدر زنده دستگیر سازند اما خواهان
 در کلب نظر بر موسی ادب از پاره پاره نمودند - و در همان لوان داروگیر
 که با و دیگر دستم خان خود را بمقابله دوران معرکه نام و ننگ
 رسانده بازار جنگ را زیاده گرم ساخته بود از حملهای رحمتانه بهادران
 بر شتم زسان که پشت لشکر دارا شکوه از قومی بود پادشاه دستور سال
 در زیر خان دیوان دارا شکوه و سید زاهر خان و یوسف خان برادر
 دلیفر خان افغان از پا درآمدند - و رام سنگه و بهیم پسران بیتل
 فاین کوز و راجا شوروام زخمهای گری برداشتند - دارا شکوه از مشاهده
 کشته و زخمی شدن چنان سرداران بانام و نشان مذوهم و سرادیمه
 سال کار خود گردیده نمیدانست چه کند درین ضمن خدمت بان
 آتش نشان به حوضه نیل او رسید دل و استغفال بالخته از بالای نیل
 درود آمده در کمال اضطراب که فرست گفش پوشیدن نیافته بی یراق
 شود را باسپ رساند - از ملاحظه این اضطراب بیوقت و تبدیل
 سواری که سپاه از در حوضه سواری او را خالی دیدند دل لشکر
 نیز بمواقف سردار از جافست و در فکر فرار افتادند - و در همان حال
 یکی از خواص او که ترکش بر کمر دارا شکوه می بست گوله قضا بدو
 رسید و دست راست او پرید و جان داد - از وقوع این حال
 خواهان اطراف نیز در کمال حیرانگی ثبت قدم از دست داد
 بعضی متفرق گردیدند و جمعی مصلحت جان بدربار از آن معرکه
 جان را بمیان آوردند - خود نیز از مشاهده متفرق شدن سپاه و
 استقلال پادشاهان کبیر ننگه حیات مستیاز را بر اسید سلطنت ندیدند

اختیار نموده ثبات قدم از دست داد - و سپهر شکوه نیز درین
حالت با پدر رفاقت نمود و باتفاق چند رفیق شفیع که در طریق
هزیمت شریک گشتند راه اکبر آباد با هزاران نا امید پی
گرفت - و ندیم فتح و فیروزی بر لشکر ظفر اثر ورزید و صدای شادیانه
تهنیت و نصرت بلند آوازه گردید و پادشاه زادهای عالیقدر و
امرای نامدار آداب مبارکباد و تعلیمات تهنیت فتح بنقدیم
زماندند *

قرین شدیم این دو فتح غریب • که نصر من الله و فتح قریب
پادشاه ظفر نصیب برای شکر و عباس بیرون از اندازه قیاس از
فیضان پائین آمده دو رکعت شکر ادا نموده رو بخیمه دارا شکوه آورد
چون سواپی خیمه و توپخانه همه کارخانهجات بتاراج رفته بود دران
خیمه فرود آمده از سرنو زینت انزای آن مکان گشتند و شاهزاده
و امرای عقیدت کیش نذر و نثار گذراندند و به تحسین و آفرین
مفتخر گردیدند - چون بر بدن و چهره محمد مراد بخش زخمهای
تیر بسیار رشیده بود بمرهم لطف و ولیداری ظاهری او کوشیده جراحان
چاهکدست را حاضر ساخته سر او بر زانوی شفقت خود گذاشته
بهلاج زخمها پرداختند و برای تداوی جراحات انورون دل آن پادشاه
زاده ماده لوح زبان مبارکباد ملطفت و هزاران تحسین کشاده
اشک ریزان بآستین شفقت خون از رخساره برادر پاک می
نمودند - گویند حوضه که محمد مراد بخش بران موار بود از بیماری
تیر حکم خار هشت بهمرسانده بود که زمین آن بنظر نمی آمد چنانچه
آن حوضه در کنار خانه دولت خانه قلعه دارالخلافیت بطریق یادگار

سفر و ...

و از غایت تیردن آن نتیجه بدیدمان قیامی تا زمان سلطنت فرج میر که انعام الله تعالی بقدر کفایتش عبادت نصاح آن عید خواهد بود ایستاد. موجود بود - و پادشاه بیگم همپرا امپانی محمد اعظم شاه برای ترغیب شجاعت خاندان صاحب قران در عیدتیه سرکشی سادات باره آن حوضه مهیک حله را نشان میداد - القصه از جمله عدهای خلکسکان خواجه خان و راجه مانسله هاره و فیره ده نفر بکار آمدند - و از آنکه مقابله و مقاتله با محمد مراد بخش زیاد افتاده بود بیست امیر و نوکر عده محمد مراد بخش شرط جانفدانی بتقدیم رسانیدند - اعظم خان بعد اتمام جنگ از غلبه شدت حرارت هوا گرمی زرد و بکثر بیچنگ اجل گرفتار گردید و از لشکر دلرا شکوه هوای عدها که بزبان خاصه داده آنقدر سوار و پیاده گفته شدند که باحاطه صاحب فتوان آورد - و آنچه محمد مراد بخش و هر دو پادشاه زاده و دیگر امرا از مطای ناک و اضافه و خطاب و جواهر و دیگر عنایات مهذول گردید اگر بتجربو تفصیل آن پردازد از سر رشته اختصار بازمی آید - حاصل کلام دلرا شکوه با دو هزار سوار بی سروسامان که اکثر دران زخمی بودند وقت شام بی مشعل باکیر آبک رسیده از خجالت و انفعال برگشتگی طالع نزد پدر عالی مقام فرشته در حویلی خود نرود آمد - هر چند اعلی حضرت پیغام طلب او باظهار تمهید کار و کنکایش تلزه فرستادند باین دفعه نموده همان شب بعد انقضای سه روز با چهار شکوه و زوجه و صبیعه و چند نفر دیگر از خدمه محل و از جواهر و زبور و اشرافی و طلا و نقره آلات ضروری هر چه توانست بالای

[illegible]

عالمگیر (۱۳۰۰)

شرف و داد و بخشش و تقیید و انجان و بیعتی و میدن شعیر و نام
عالمگیر تهاوی نیک گرفته ایم و به مبارک باد این مزد غیبی برای
لقب مبارک آشنا ساختند - به پادشاه زاده محمد سلطان را برای
نصف شهر از دست اندازی و بی اعتدالی گشور و لوباشان و شهر
و تسلی رعایا مقرر نمودند - و خان جهان بهر آصف خان را که
الحضور میداد بود مخاطب با امیر الامرا نموده بدیگر عنایات مفتخر
ساختند - و احمد خان و قاسم خان و نامدار خان و ظفر خان و سید
شیر خان پاره و حسن بیگ و عبد الغنی خان با جمعی دیگر
از عمد ها آمده عرف اندوز ملازمت گفته از عطای اضافه و نقد
و جواهر کامیاب گردیدند .

اگرچه مولفان مذبذب هر مد عالمگیر نامه منزوی ساختن
امای حضرت را موافق مرضی مبارک مجمل بزبان قام داده اند
اما عاتل خان خانی در واقعات عالمگیری تألیف خود بشرح و بسط ذکر
کرده خلاصه کلام آنکه کار بمحاصره قلعه و محصور گردیدن شاه جهان
و بند نمودن آب و بمیان آمدن رحل و رمائل شکوه آمیز مشتمل
بر کلمات تند و تلخ کهنه و آخر منجر بران گردید که هفدهم رمضان
المبارک سنه هزار و شصت و هشت پادشاه زاده محمد سلطان حکم
فرمودند که بقلم مستقر اخلافت رفته اول هر سردروازه معتمدان
خود گذاشته بعد بخدعت جد بزرگوار رسیده بعضی پیغامهای خوش
و ناخوش برای منزوی ساختن رسانده در آمد و رفت برومی
پادشاه معدود سار و چنانچه پادشاه زاده محمد سلطان رفته صاحب
فرموده بعمل آورده دست تصرف و اختیار صاحب قران ثانی را از

امور و مملکت و ملک زلفی کوتاه ساخته مشغول گردانیدند و بیعت
 بعضی است رسم این گنبدگاه را . که در آنجا آمدند و آنرا
 یکی را در آورد . بهنگامه تیزه یکی را زهنگامه گوید که خیر
 محمد بن مفرخان و کدالوردی خان را برای ضبط چکله میوات که در جاکیر
 دارا شکوه بود سرخص فرمودند . بیعت و شش لکه رزیده مع دیگر
 گوازمات مملکت محمد مراد بخش تواضع نمودند . و بیعت و
 دویم رمضان داخل مستقر الحاق شده دو حودلی دارا شکوه فرود
 آمدند . محمد آسبی خان را بخداست میربخشی و تربیت خان را
 بتصوبه داری احمد میر و خان زمان را بتصوبه ظفر آباد ضمیمه قلعه
 داری مامور و منصوب فرمودند .

چندکلمه از برگشتگی ایام دارا شکوه می نگارند که چون نزدیک
 دارالخلافه شاه جهان آباد رسید از صدمه نهانیه فرج محمد
 اورنگ زیب بهادر عالمگیر و معظه منصور گردیدن بیرونها فرود
 آمده در گرد آردی مال و احباب تجمیل پرداخته هرچه از سرکار
 پادشاهی و آنچه از خانه امرا توانست به دست آورده چند روز در
 انتظار رسیدن سلیمان شکوه که بعد از فرار شجاع در بهار پخته بادیه
 نورد دشت حیرانی و حیران بگرد بار خود بود و از آوازه تحلیف
 خلک مکان جرأت آمدن نزد پدر نمی نمود روز به شب آورده بعد
 که دانست اگر زیاده توقف نداید به پیچیده قهر برادر گرفتار خواهد
 گردید با لشکر تازه که ده هزار سوار با او ملحق شد بودند سر حلقه
 پیمایی سمت پنجاب گردید . و هر روز به سلیمان شکوه خطوط
 مشتمل بر تباهی حال خود و زود رسیدن او جمع رند یا چاهیر

شاهزاده پادشاه

(۳۳۶)

جلد ۴۸

و از شما این نامه بخواهند از آن و حکام اطراف پنجاب و بلخی بزرگوار و
 و بعد نوشته روانه می ساختند و مکرر میخواندند برادر میسر نداشتن
 ملاقات از نام و اوقات ظاهری و شکوههای خود میبرد برادر و او را
 همراه نوشته خدمت پدر ارسال داشتند و خاک مکان مکرر آرد
 دیدن پدر و الا قدر بقصد معذرت و التماس عفو و تقصیرات که از
 تقدیر الهی و شومی برادر ناچار به اختیار بظهور آمده نمودند
 آخر چون دانستند که مرضی اعلی حضرت عطف رحمت و ایمان
 دارا شکوه غالب و راضی است و مرز شده اختیار بخدمت قلم تقدیر
 از دست گرفته مصلحت در جمع عزیمت ملاقات پدر نامدار دانستند
 پادشاه زاده محمد اعظم را مامور نمودند که برای ملازمت و
 خدمت بکامه نزد جد بزرگوار رفته همراه تقرب خان و اسلام خان
 بعضی پیغام معذرت آمیز رساند - پادشاه زاده پانصد اشرفی و چهار
 هزار روپیه گذراند و صاحبقران ثانی بگل بخش و ناخوش محمد
 اعظم را در بگل شفقت گرفته با انواع اظهار لطف اشک ریزان
 مرخص ساختند - و خاک مکان بتهیه تعجب دارا شکوه پرداخته
 پادشاه زاده محمد سلطان راضی قائل خان پانصد اشرفی و
 دیگر از بندگان پادشاهی در خدمت اعلی حضرت گذاشته اسلام
 خان را بی هزار روپیه مرحمت فرموده اکالیقی پادشاه زاده نمودند
 در لک روپیه و شفقت امیر پادشاه راضی عطا فرموده مقرب خان
 را برای معالجه فردوس آشیانی گذاشتند - هزار اشرفی عطا
 نمودند - و بیعت و دویم رحمان از اکثر ابدان برآمده به رکابی نظر
 و نصرت توجه برادر - متعلقه گردیدند - و در بفرمان و امید که

هزار شکوه بیدست و یکم و میان از شاه جهان آباد بر آید و روانه شهر گردید - محمد میرزا بخش را بیدست و بخش لک روید و درود و می احب با از طه و میثا که فی الحقیقه همی حکم امانت داشت تواضع نمودند - خان دران را از تغیر عید قاسم پاره که از طرف دارا شکوه در قلعه اله آباد بود مقرر و مرخص ساختند - و فرمودند که اگر سید قاسم در سپردن قلعه اله آباد اطاعت نماید او را بمقتال ساخته زود روانه حضور سازد و الا بمهاجره و تادیب او پرداخته در صورت ضرورت کومک طلب نماید - و پنج ماه رمضان بپایان خان کوکه را از منزل حلیم دور بطریق هراول بتعاقب دارا شکوه رخصت فرمودند - خان خانان نجات خان را روز عید فطر دولک روید عطا فرمودند و دلیر خان که از همراه حلیمان شکوه جدا شده بحضور رسیده بود باضانه هزاری هزار حوا و عنایات دیگر مرافرازی یافت و عهد اللم بیک والد علی مردان خان و اعتماد خان از نزد حلیمان شکوه رسیده سعادت اندوز ملازمت گشتم مورد عنایات گردیدند *

شرح فرماتی که صاحبقران ثانی بعد عقید گردید

* خفیه بمهاریت خان که دران ایام در حویله کابل

بود نوشته بزبان قلم میدهد *

عهد مخلصان عقیدت کیش مهاریت خان بهفایت و توجهات پادشاهان معظمر و مهابی بوده بداند که از نام از گاری روزگار غدار و شامت خیراتیان بدکردار شنیده باشد که چه قسم چشم زخم باین دولت پایدار زده و بی معادلتان جرم خوار چه ملوک فاهنجار نمودند و می نمایند - چون فرزندان مقام دارا شکوه بعد

از جمله که (را) به تهر و قزوین و غیره و اینها در صورت اعتقاد
به نظام بر نظام است و چون در نظام دنیا و اینها در نظام
باشد به غیر از این خلف الصدق میباشد چنان یعنی مهابت خلق
فانی در این جهان فانی نیست لهذا دره دل خود را بر روی کل
و اقبال آورده چشم و اعیت تدارک دارم و آن این است وقتی که
نجراسانیان بر جنت مکتبی عرصه تنگ نموده بی اختیار ساخته
بودند آن شیر بیده و غا از کجا تا کجا طی منازل نموده آن غفران
پناه را از چنگال دیو حاران بر آورده در روی چنگ در اختیار خود
داشته بر تخت سلطنت و سریر خلافت استیلا بکمال از حرنو
داده بود و این نیازمند درگاه الهی را از زاریه حمل و وادی
مسجنت بر آورده بعد از قضیه آن رضوان منزلت بدار السلطنت
آورده کاسروا ساخت - الحال معامله از آن مشکل تر روی داده
و شخصی که متکفل این امر خطیر تواند گردید بجز آن امیر
با تدبیر سراپا شجاعت دیگری نیست - دارا شکوه من بلاهور
می رسد از خزانه در لاهور کمی نیست و آدم و امپ در کابل
و امر و مثل مهابت خان که زمانه از مهابت او در تزلزل و
مرداری همچون شاه جهان منزوی باشد غرابت دارد - همین که آن
شیر بیده تهری با لشکر آراسته عزیمت بکند و جلوریز بلاهور
رسیده بدهد و رنایت دارا شکوه بایا پراخته بمقابله و جزای اعمال
هر دو را بر خوردار بردارد و صاحبقران ثانی زندانی را بر آورد
به بید که نام نیک به از گلج قارون و مناصب و مراتب دنیای
دین چه قدر حاصل خواهد شد

و بیشتر اند. اوجیند نوشته ام که خود را چو گداخته جهنم جان و حال
خویش در اطاعت آن پادشاه دادند و عظمی من درین شناسد
مگر نوشته می شود که دنیا جای سهل خاپا پدار است و با هیچکس
وفا نکرده و نخواهد کرد و نیکفامی هر صفحه روزگار یادگار خواهد
ماند و مهابت خان چگونه خواهد پندید که صاحبقران ثانی زندانی
در اقسام بلا گرفتار باشد و شخصی که بدام تیر و زهر آسمی را رام نهوده
بکام خود ساخته بر تخت خلافت کامرانی کند و باین حال اگر
آن عمده الملک انعام نماید فردای قیامت دست من و دامن او
چونک نقره از مقید ساختن محمد

مراد بخش بزرگان خامه‌میدهد *

که چون آن پادشاه از آمدن او با کثرت صفات پندیده و موصوفه بود و در رعایت مغل و خطا بخشی این گروه بسیار میگوشت و از صفای باطن و حسن عقیدت مضمون قول بزرگان را که در پادشاه در اقلیمی نگیند باخاطر نیاورده فریفته و وعده های دلفریب و تواضعات نقد و جنس که بطریق عاریت و امانت چنانچه بدکتر آمده پیهم قبل از جنگ و بعد از فتح نصبت بحال او مقبول میگردید قبل خود را خورجند میداشت و غافل از منصوبه بازی فلک شده باز گفته نقش تمنای سلطنت را از ساد اوصی بر لوح حینه می نگاشت و در رشته سلوک ساطین را از صفت نمیداد و احد از عدم ایغای عهد و پیمان برادر توهم بدل او را ضمنی یافت با وجودی که بعضی هواداران مکرر گوش او را از رویه بدعهی روزگار غدار غلامه در صاف سلوک

جمله ۱۳۹۸

(۳۸)

مجلس در کتبه

که ملک باریک باریک در میان ملک نمودن اینچنینی ساختند غایت و نیت داد
و بی محابا با مردم نمود که در خوار و برادر میرفت روزی یکی از
ویش سفیدان به عمر که از مقربان قدیم خدمت بود و به یادش
و صلاح و خصال نیکه شهرت داشت وقت سوار شدن بقصد رفتن
نزد برادر التماس نمود که در خواب من کمتر خلاف تعبیر مقبران
راه یابم مگر در عالم رویا آنچه مشاهده کرده ام دلالت بر ندامت
افتخار عهد و پیمانی که بمیان آمده می نماید - محمد مراد بخش
این معنی را محمول بر اقوال خوش آمد گویند نمود از دیگران اند
طرف خواجه شهباز که او نیز درین باب زیاده از دیگران زبان
باصطحت می کشاد متوجه شده گفت که چنین کلمات لایعنی
گفتن و شنیدن مایه اختلال محبت و قرار عهد می گردان - القصه
چهارم سوال که به منزل متبرای بیعت گروهی عرفی اکبر آباد رسیده
به مقام فرمودند اول روز محمد مراد بخش را بحسن تدبیر که تقدیر
بر او موافقت نمود و بذکر تفصیل آن نمی پردازد و متکبر ساخته
در سیر پیدا انداخته همان شب چهار حوضه فیل پرده دار به شهرت
چهار طرف مرتب ساخته همراه هر کدام فوج بایک درمورد ارناسی
مقرر کرده غیلی که بقایه ملیم گفته همراه شیخ میر و دلیر خان
روان نموده بودند در آن حوضه آن محبوس مجبور را نهانده فرستادند -
این احتیاط برای آن نموده بودند که بر آن حوضه که آن محبوس
چینه بد را نهانده اند منلیه و دیگر هواخواهان محمد مراد بخش
غیر نیارند و تمام خزانه و کارخانهات که دایم و درمی احاطه تاراج
نرینت بهیض در آورند

• بیت •

سنة ۱۰۹۸ (۱۲۹۷) غلامگیر خان شاه

بگذارید شایسته بهیار سرک لا کند آنچه نتوان بهد شیر کرد
 ابراهیم خان وک علی سردان خان و سید فیروز خان باره که رفاتست
 همتی سرک نغش نموده بودند باعلی قی خان نوکر خدیوی همتی
 سرک بخش آمده ملازمت نموده - بعد نزدیک رسیدن نگاه جهان
 آبای بعرض رسید که چون راجه تودرمل فانی که مقصدی محال
 حاله سرکار سهرنگ بود از شهرت رسیدن دارا شکوه خزانه که موجود
 داشت در حوال مواضعات غیر معلوم مدتیون ساخته خود بانداری
 گر که توانست همراه گرفته طرف جنگل حوالک قرار نموده بود
 دارا شکوه که به سهرنگ رسید براهنمائی امیداران که آنها را گرفته
 تهدید کرده خزانههای مدتیون را بتصرف در آورد و هر جا از آب
 باجواب عبور می نماید گشتیها را شکسته و موخته و فرق ساخته
 به شهر میبرد و دارا خان را با چند هزار حوال بر گذر آب تلوی که
 معبر قلب مشهور است گذاشته و آب دریاها و رباطهای آورده - و
 لیز مسموم گردید که دارا شکوه بعد رحیمس بظاهر قریب کرور روید
 خزانه آنها را با کار خانجات پادشاهی و امرای حضور ضبط کرد
 آورده در فرام آردن حواله و امیاب جنگ می کوشد .
 از شنیدن این خبر به دکنل شدن قلعه دارالخلافهت نپرداخته
 نوزدهم شوال هزار باغ آخر آبای که احوال بیاض شالا مار اشتها را باله
 مضروب خیام تر نمودند و بهادر خان و کلیدان الله خان را باجمعی
 از امرایی کار طلب بطریق هر ازل بقعاب دارا شکوه مرخص نموده
 کرد و بعد از هفت و هشت روز جمعه بعد از ادای
 شکار و ساعت معهود و طاع معهود که جرم نیر اعظم در خانه و

سالک بزرگوار شاه (۴۰) سده ۱۰۶۸

و باختن جلوه گر بود بی آنکه بخت و غلبه بردارند بلانی جهان
 جلوس گذاشته سر بر آرای منکبت پر و صحت هندوستان بهشت
 نشان گزیدند و غلبه شان یافند و عدای گوس و کزنا در گنبد
 عجز گون کردند و عدای تبهیست از زبان جن و انس و منکبت
 بگوش و انیان رسیده
 بهوش ملک برین بزم آراستند • برقص آسمانها رجا خاستند
 در پیش جلوس کردند باز • برامشگری زهره برداشت حال
 بهوگل عالمی را از عیش و طرب • فراهم نمی آمد از هدیه لب
 همه سلاطین و امرای نامدار نذر و نثار گذراندند و طبق طبق از
 گوهر بر فرق آن پادشاه خجسته اختر نهادند و خرمن خرمن زر
 سرخ و حقیق بار باب طرب و حاجت و صلحا و شعرا بانعام و
 بخشش در آمد و دامن آمل و آمانی مستحقان و صاحب کمال
 از خزانه مکرمت و انعام مالا مال گردید - از جمله تاراجها که
 صاحب طبعان یافته بودند تاریخ اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی
 الامر منکم پسند افتاد و تاریخ شهنشاه فلک اورنگ - و هزار و صریح
 پادشاهی - نیز یافته اند و دیگر آنچه لازم و هم سر بر آرایان
 می باشد از لقب و خطبه و حکم و عنایات که بسلاطین و امرای
 در و نزدیک بعمل باید آورد بجلوس قاتی موقوف داشتند - پادشاه
 زاده محمد اعظم را تسلیم ده هزار و چهار هزار و نه هزار
 به طای نقاره و دیگر مراتب معزز ساختند و بخلیل الله خان حکم
 دادند که بصیرت خود را رسانده مزاحمت فوج دارا شکوه را از
 ضرر و هلاکات برداشته گشتنها را بتصرف خود در آورد و معبر قابل

عبور بدست آورده در آنجا گفتیها را جمع سازد - درینوقت بعرض رسید که سلیمان شکوه از آب گنگ عبور نموده قصد دارد که از راه هر دروازه خود را نزد پدر برگرداند و بفرماندهای امیرالامرا و لودی خان و خدایشی خان که مأمور گردیده که خود را بطریق پلغار رسانیده پس راه سلیمان شکوه بگیرند - هفتم بی قعده پیشین خانه طرب لاهور زان فرموده شخص میرو و ولدوا خان و غبیرا چند امیر کارزار دیده را بدیشتروانده ساختند و خود بدولت کوچ فرموده نتیجه تعاقب دلرا شکوه گردیدند - جعفر خان را از اصل و اضافه شش هزار پانچ هزار سوار نموده بصوبه مالوا قمیمه وزارت بطریق نهایت مقرر فرمودند - چون ابراهیم خان پسر علیمردان خان استغفای منصب نموده بود پانچ هزار روپیه در ماعت فرمودند - در منزل کرنال از عرصه داشت بهادر خان و دیگر امیران بعرض رسید که فوج خصم که بر سر معبرها بود گوشمال یافته برخاستند و لشکر پادشاهی بفراغ عبور نمود - درین اوان منتهیان بعرض رسانیدند که سلیمان شکوه بسرحد هر دروازه رسیده از خبر تعیین سر لشکران شیروشکار فاجاراه ادبار کوهستان سری نگر اختیار نمود و از زمینداران آن طرف ترقعی که داشت در همراهی بظهور نیامد و اکثر از همراهان او جدا گشته روانه حضر شدند و زمیندار سری نگر را تکلیف نمود که مردم زیاد از خود جدا نموده خود با عیال و مال قفها دران کوه بسر برد و همراهان او که همگی از پانصد سوار زیاده نمانده اند مصاحبت در توقف دران مکان نداده از آنجا طرف اله آبک بر آوردند - باقی بیگ که مخاطب به بهادر خان و اتالیق او بود نیز به موجب

هارونم بدنی به آله آباد نارسیده با جمعی دیگر از وجدان شده ببادیه
 خیم گیتیافتید. و بنامان حکوم از آباد و از گون. انقلاص. نقش سواد
 پهلوان خود بود که درین وقت زیاده از حد سوار با او نمافته بود باز
 و همدار نزد. زمیندار سری نگر رساند حایقین راه که عبور او برجاگیر
 بینگ. صانع. قدسیه. افتاد هو لک روید بتمدی از کوروی محال
 بینگ گرفته خانه او را نیز غارت نموده مقید ساخته با خود گرفته
 آشکارا بقتل رساند. و بانی مردم نیز از جدا شدند سواهی محمد شاه
 کوکه و چند نفر شاگرد پیدیه و خدمت محال دیگر با او نمانده و
 زمیندار سری نگر بطبع زر و جواهر همراه او بانی قلعه برده مثل
 محبوبان نگاه داشته بعد عرض بامیرالامرا که برای سد راه او
 گردیدن تعیین فرموده بودند حکم رفت که فوج همراه بحضور روانه
 ساخته خود را بمستقر الخانسی نزد محمد سلطان رساند. دیگر
 معروض گردید که دارا شکوه بعد از رحلتش لاهور در گرد آوری سپاه
 و جذب قلوب سکنه آن طرف میکرد و بزمیداران و فوجداران اهتمام
 نامه با عهد و پیمان نوشته لشکر فراهم آورده و ازین قائل • بیست •
 کسی را که این کف یاری • که آرد که با او کف داری
 ز دارنده اتوان ستد بخت را • نشاید خرید اتسر و تخت را
 و ظاهر گردید که قریب بیست هزار سوار با او جمع گشته و خط
 و عهد نامه باظهار اتحاد و تذکار قسم کلام الله در باب کشور. تازی
 که بعد فتح یاقتی مرخص و عالم ستان برادرانه ملک میان هم
 قسمت نمایند فرز شجاع لاسال دلفته بوی شجاع بعد رسیدن آن
 عهد نامه پر از امانت و افسون قریب خورده باره بود که قبل از آن

از طرفت ملک مکان نیز تسلی نامه پیر از دکن عهده و پیمان بنام محمد
شجاع رسیده بوی آن خام خیال بفکر فراهم آوردن لشکر و تهیه روانه
شدن بمکه دارا شکوه چو فاخته از جهانگیر نگر با سپاه آراسته و
توپخانه عظیم برآمده و نیز مصمم شد که دارا شکوه مکرر به واسطه
که در لهور جان جلوس ترتیب داده باجرای سکه و خطبه خود را
بلند آوازه سازد از صدها دینار تیغ محمد لورنگ زیب بهادر
پادشاه میسر نیامد و امیداران و فرجداران با نام و نشان از شنیدن
اخبار برگشتگی ایام بدفرجام دارا شکوه و امداد طالع پادشاه گردون
شکوه بدو نگریزدند - راجه جسونت که از مقابل پادشاه عازم راز
اختیار نموده خود را بوطن رسالده بود از آنکه بعضی زنان را مخصوص
زنان راجهوت را زیاده از مردان غیرت می باشد که بهمان سبب
در زندگی مذاب نار بر عار اختیار می نمایند زن کلان او که دختر
راجه چتر سال بود شهر را مطعون ساخته ترک همجواری با او
نمود و اکثر در وقت کلمه و کلام زبان بر طعن و کنایه های ملالت
انجام آشنا می ساخت چنانچه از زبان او در باره راجه حکایات
طعن آمیز زبان زد جمهور گردیده قلم را بتحریر تفصیل آن راجه
نداشته به تمطیر حاصل کلام می پرداخته راجه از شنیدن طعن
بجان رنجیده و دل از خانه و وطن کنده برای شفاعت جراثم گذشته
عریضه مصحوب و کلامی مقربان درگاه ارسال داشت بعد پذیرائی
یافتن در بیمارگاه عرش عباس آورده سعادت اندوز ملازمت گردیده
مورد عنایات خلعت و قیل و شمشیر و جواهر و بقال فرمولین
مینصب بکمی حراز گردید - درین اولین خبر رسید که دارا شکوه

به واسطه متفرق شدن لشکر تازه فراهم آمده و تزلزل آمدن تروج
 پادشاه به تروج پادشاه در التماس با چند جهان پهلوان و قهرمان توانمند
 راه تهیه و ملتان بطریق غریب اختیار نموده دادند بخلی را بر سر معبر
 راه پادشاه گذاشته که تا سه روز بچند روز مراد لشکر ظفر انجام
 داشته بعد کشتی را سوخته و غرق ساخته بود را با او رساند - و معا
 هم عرض رسید که ظاهر خان با دیگر بندهای پادشاهی خود را به هور
 رساند بضبط ملک و مال که بعد از تصرف دارا شکوه مانده
 پرداخته - و راجه راجوب زمهدار عمده آن دیار از دارا شکوه جدا شده
 فرد راجه جیسنگه و خلیل الله خان آمده پیوسته ارزا روانه حضور
 ساختند - بعد عرض معظم خان عرف میر جمده را که مصلحت در
 دولت آباد ملوک ساخته بودند برای خلاصی و روانه نمودن او
 به پادشاه زاده محمد اعظم نوشتند - و راجه جسونت را که برای بحال
 نمودن خطاب مهاراجه التماس او بدرجه قبول نیفتاده بود و از
 وفات او خاطر جمعی حاصل نبود برای محافظت دار الخلافت
 شاه جهان آباد مرخص فرمودند - پنجم فی الحجه از آب ستلج عبور
 واقع شد اما بسبب میسر نیامدن کشتی و بستن پل که لشکر
 بتصدیق تمام بهر روز گذشت ده مقام نمودند و بعد از عبور دریا اکثر
 اسباب و کارخانجات زیاده همراه پادشاه زاده محمد اعظم کمریده
 به هور مرخص فرمودند داده خود با سرانجام ضروری محبت بار
 گشته بتعاقب دارا شکوه رایت ظفر آیت برافراشتند - و راجه جیسنگه
 را که از مدت پلک سال وفات اختیار نموده بکمال بی سامانی
 بهر صورت به سر می برد بر طبق مرخص نمودند و بکوچه های طولانی

این مصالحت من فرمودند در آن بلوچ بمرقن رسیدند و
دارا شکوه بعد از مدتی ملتان توبت فرموده و وقت بعد از ظهر
بمکرگروید و روز بروز در جمعیت او تفرقه راه می یابد بخزان
و بعضی شهاب دارا شکوه که همراه فیروز حیوانی بوسرگشتی دریا
رسیده بود حاجی خان بلوچ خود را رسانده پاره را غارت نموده
باقی را که نتوانست گذاشته رفت - از شنیدن این خبر امیر منزل
حکم شد که برای تحفیف تصدیع لشکر منزل کوتاه می نموده
باشد - اوائل محرم [سنه ۱۰۶۹] نزول آیات کفار آب داری متصل
ملتان واقع شد خلیل الله خان و غیره که تعاتب دارا شکوه داشتند
همراه غیرت خان و غیره دوسه امیر نامدار از همراهان آن سرگشته
وادی خیرانی آمده ملازمت نمودند و هر یکی مورد عنایات
گردید - شیخ میروصف شکن خان را باجمعی برای تعاتب دارا شکوه
مورخص فرمودند - شاه نواز خان را که بتقاضای مصلحت در قلعه
ازک برهان پور نگاه داشته بودند حکم خلاصی او و عطای مرده داری
احمد آباد باضافه هزاری هزار سوار مع خلعت نمودند *

شنیدن خبر اراده محمد شجاع و مراجعت و توجه

فرمودن از ملک پنجاب

چون از نوشتجات اخبار نویسان شرقی خبر روانه شدن محمد
شجاع با بیست و پنج هزار سوار و توپخانه جهان آشوب از بنگاله بقصد
پیکار بادشاه ظفر نصیب مکرر معرض گردید اول بفکر امتیصل آن برادر
بدعائیت پرداختن صلاح دولت و صواب دید مصلحت دانسته
در ازدهم محرم عزان ترجه از تعاتب دارا شکوه طرف دار الخلافت

مستوفی داشته کوچ بکوچ باهور رفته قبل سواره از شهر باهور
گذشته سواران درین قلعه آمده در باغ بخش بخش فزونی فرمودند - سلج
محم از باهور طرف دارالخلافه کوچ فرموده چهارم ربیع الاول داخل قلعه
شاه جهان آباد گردیدند درین اوان معرفی رسید که محمد شجاع به
همان رسید و رامداس قلعه دار منصوب کرده دارا شکوه بموجب
اشاره اقلعه را حواله مردم شجاع نمود - بهین دستور سید عبدالجلیل
بازعه قلعه دار چیتا پور و سید قاسم حارس الیه آباد با او پیوستند و
شهر و قلعه را بدو واگذار شدند - از شنیدن این خبر به پادشاه زاده
محمد سلطان حکم صادر شد که امیرالامرا را در اکبر آباد گذاشته عازم
حضور گردد و باز فرمان بنام شاهزاده و ذوالفقار خان صادر گشت
که قلعه اکبر آباد برعدانداز خان سپرده یک کرور روپیه و لک
اشرافی از خزانه اکبر آباد برداشته برفقت پادشاه زده قبل از
رسیدن ما خود را بآله آباد رساند و بخان دوران که برای تسخیر
قلعه آله آباد رفته بود فرمان رفت که بافواج باستقبال پادشاه زاده
خود را رساند *

هفتم ربیع الثانی جشن وزن شمی سال چهل و یکم آراسته
گردید و بندگان دور و نزدیک بعطای خلعت و جواهر و دیگر
عنایات کامیاب گزیدند و چندین هزار ارباب طرب و بیلوایان
ذخیره سالها اندوختند - چون خان خانی نجابت خان که از
بنی اعمام صاحب قران گفته می شد و در هر دو جنگ ازو
تعدادات نمایان بظهور آمده بود چشم داشت زیاد از حوصله
پادشاهان که ازو مشاهده می نمودند بر طبع مبارک گرانی می نموده

لهذا قبل ازین بچند روز معذور خان را که از صاحبان و همدمان
نجابت خان بود نزد او فرستاده پیغام تصالح آمیز ارشاد فرموده
بودند معذور خان از آنکه ما عطی الرسل الابلغ و رابطه خلعت را
قبیله آن دانسته پیغام عقد و صلح را در خلوت بگذارش آورده هر
چرا که او هم آن در کلمه نصیحت آمیز از طرف خود نیز بی باکانه
بزرگان آورد نجابت خان متحمل نگردیده شمشیری که بالای مسند
او بود غافل بر کمرگاه او رسیده در حصار ساخته بود بنابراین بعد
عرض مغضوب و از منصب برطرف و از مجرا معذور فرموده بودند
بعد چند روز درین جشن از سر تقصیر او در گذشته عطای خلعت
و عفو جرائم و احوالی منصب سرافراز ساختند - و داود خان که از نزد
دارا شکوه جدا شده رسیده بود به عطای منصب چهار هزار سی
هزار سوار و دیگر منایات سرافرازی یافت - هفدهم ربیع الاول از
دارالخلافه کرج فرموده زایت ظفر آیت طرف شرقی برانداشته
چون نزدیک آثاره رسیدند بوضوح انجامید که پادشاه زاده و ذوالفقار
خان بموجب حکم نزدیک کعبه رسیده انتظار ورود حکم ثانی
برای مقابله می کشند - محمد شجاع نیز بعد از گرفتن سه لک روپیه
بتعدی از مرغان بنام قرض از بنارس برآمده و حضور نام را
که برای تسخیر جون پور روانه ساخته بود مکرم خان حارس جونپور
بعد محصور بودن چند روز حوصله باخته برآمده بشجاع بدو مت
درین ضمن میر ابوالعالی که بتقاضای مصلحت چند روز بشجاع
پیوسته بود وقت یافته بحضور رسیده به عطای سی هزار روپیه و
منصب سه هزار سی خلعت و قیل سرافرازی یافت - بعد زیارت

سنه ۱۰۶۹

(۴۰)

تاریخ جهانگشای

هزار قدره انصاف حضرت سید بدیع الدین وقت شاه مدار که هزار و پیمانه
 بخدا که آن درگاه عنایت فرموده کوچ نسوختند - همین که بمنزل نزدیک
 که بجوهر مضرب خیام ظفر انجام فرمودند پادشاه زاده محمد سلطان
 شرف اندوز ملازمت گردید - و در همین مکن میمنت نشان معظم خان
 که از راه دور مسافت بعید دکن را بیای ارادت و رسوخیت بطریق
 بلغار طی نموده با سامان جنگ خود را رسانده بود جبهه ساری
 ملازمت گشت و مورد عنایات بی پایان گردید و بتجربیز معظم خان حکم
 فوج بختی فرمودند چون معظم خان جریده که ساری مصالح جنگ
 اهل اسباب قیام همراه نداشت بحضور رسیده بود چند اسب مع
 دو فیل و خیمه و دیگر ما احتیاج مرهمت نمودند - هر اولی بنام پادشاه
 زاده محمد سلطان مقرر فرموده سید مظفر خان باره و سید نجابت
 خان باره و ارادت خان و بیر سنگه را تهر و قزلباش خان را در رکاب
 پادشاه زاده تعیین نمودند - و ذو الفقار خان را با چند امیر نامی
 مقدمه الجیش پادشاه زاده قرار دادند و راجه جسونت با بعضی
 راجهای تهر پیشه طرب برنغار مامور گردید و سپاه پادشاه زاده
 محمد اعظم را مع خاندوران و مراد خان و جمعی از امرای کارزار
 دیده در جرنغار مقرر فرمودند و اسلام خان و احتشام خان را با
 چندین از مبارز پیشگی کار طلب طرح فوج قرار دادند - و چند اولی
 بخواس خان و اخلاص خان و جمعی از اعدیان و افغانان نیز جنگ
 آغاز گرفت و معظم خان را با محمد امین خان پسر او و بعضی
 حقیقت کیشان جان نثار همراه فیل ساری خاصه در قول مقرر
 ساختند - و فیلان کوه پیکر گردون شکوه غرق آهن را با اسلحه و پراق